

# مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريزي بصرى

وفات:

سال ٥١٦ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشتم – گياهدان

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بَابُ النَّكِرَةِ وَالْمَعْرِفَةِ:

- ۱۵- وَالْإِسْمُ ضَرْبَانِ فَضَرْبٌ نَكِرَةٌ وَالْآخَرُ الْمَعْرِفَةُ الْمُشْتَهَرَةُ  
 ۱۶- فَكُلُّ مَا رُبَّ عَلَيْهِ تَدْخُلُ فَإِنَّهُ مُنْكَرٌ يَا رَجُلُ  
 ۱۷- نَحْوُ غُلَامٍ وَكِتَابٍ وَطَبَقٍ كَقَوْلِهِمْ: رَبُّ غُلَامٍ لِي أَبَقُ  
 ۱۸- وَمَا عَدَا ذَلِكَ فَهُوَ مَعْرِفَةٌ لَا يَمْتَرِي فِيهِ الصَّحِيحُ الْمَعْرِفَةَ  
 ۱۹- مِثَالُهُ: الدَّارُ وَزَيْدٌ وَأَنَا وَذَا وَتِلْكَ وَالَّذِي وَذُو الْعَيْ

**۱۵.** و اسم دو نوع است. یک نوع آن نکره و دیگری معرفه‌ای که مشهور است.

### شرح:

در اسم، نکره اصل و معرفه فرع است. به اسم‌های شناخته شده معرفه گفته می‌شود و به اسم‌هایی که ناشناس هستند و در جنس خود منتشرند نکره گفته می‌شود. مثلاً "طفل" نکره است. یعنی هر نوزاد انسانی که متولد شود به او "طفل" گفته می‌شود اما اگر این طفل را "محمد" نام نهادیم، "محمد" معرفه می‌شود. یا سرزمین‌ها همه نکره هستند اما وقتی نام سرزمینی "مکه" گذاشته می‌شود معرفه می‌گردد. یا اگر گفته شود "أحد" بلافاصله کوهی که در مدینه است به ذهن انسان می‌آید اما اگر گفته شود "جَبَل" هر کوهی ممکن است مد نظر باشد و بر تمام کوه‌های دنیا، صدق پیدا می‌کند. بنابراین "أحد" معرفه و "جَبَل" نکره است.

**۱۶.** پس هر چیزی که رُبَّ داخل آن شود، همانا آن نکره است ای مرد!

**۱۷.** مانند: غُلَامٍ و كِتَابٍ و طَبَقٍ. مانند گفته‌ی آن‌ها: رَبُّ غُلَامٍ لِي أَبَقُ (چه بسیار

برده‌ای از من که گریخت).

**شرح:**

علامت نکره جواز دخول رَبِّ بر آن است. که دو معنا را می‌رساند:

← **الف) معنای تقلیل:** بر این معنا کمتر می‌آید، مانند: رَبِّ رَجُلٍ صَالِحٍ لَقِيْتُهُ.

← **ب) معنای تکثیر:** بر این معنا بسیار می‌آید، مانند: رَبِّ رَجُلٍ طَالِحٍ لَقِيْتُهُ.

**۱۸.** و غیر از این‌ها پس آن معرفه است. کسی که شناخت صحیحی دارد در آن شک و

تردید نمی‌کند.

**۱۹.** مثال آن: الدَّارُ، زَيْدٌ، أَنَا، ذَا، تِلْكَ، الَّذِي، ذُو الْغَنَى.

**شرح:**

○ معرفه شش نوع است:

۱. ضمایر، ضمایر به دو دسته تقسیم می‌شوند.

**الف) ضمایر منفصل:** که خود نیز به دو دسته تقسیم می‌شود:

**۱. ضمایر مرفوع:** هُوَ، هُمَا، هُمْ، هِيَ، هُمَا، هُنَّ، أَنْتَ، أَنْتُمَا، أَنْتُمْ، أَنْتِ، أَنْتُمَا، أَنْتُنَّ،

أَنَا، نَحْنُ. این ضمایر هرگاه در اول جمله واقع شدند، مبتدا اعراب کرده می‌شوند.

**۲. ضمایر منصوب:** إِيَّاهُ، إِيَّاهُمَا، إِيَّاهُمْ، إِيَّاهَا، إِيَّاهُمَا، إِيَّاهُنَّ، إِيَّاكَ، إِيَّاكُمَا، إِيَّاكُمُ،

إِيَّاكِ، إِيَّاكُمَا، إِيَّاكُنَّ، إِيَّايَ، إِيَّانَا. اعراب این ضمایر همیشه مفعول به است.

**ب) ضمایر متصل:** كِتَابُهُ، كِتَابُهُمَا، كِتَابُهُمْ، كِتَابُهَا، كِتَابُهُمَا، كِتَابُهُنَّ، كِتَابُكَ،

كِتَابُكُمَا، كِتَابُكُمُ، كِتَابُكِ، كِتَابُكُمَا، كِتَابُكُنَّ، كِتَابِي، كِتَابِنَا. این ضمایر اگر به

فعل بچسبند، اعراب آن‌ها مفعول به می‌شود. اگر به اسم بچسبند مضاف الیه می‌شوند.

۲. عَلمٌ: عَلمٌ به سه قسمت تقسیم می‌شود:

**الف) اسم.** مانند: زَيْدٌ، مَكَّةَ، جَبَلُ أَحَدٍ، بَيْتُ أَرِيْسٍ.

**ب) کنیه.** آن چه با أَب یا أُم شروع شود: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، أُمُّ الْخَيْرِ.

**ج) لقب.** لقب می‌تواند زیبا باشد مانند: زَيْنُ الْعَابِدِينَ. یا زشت باشد مانند: أَنْفُ النَّاقَةِ.

هرگاه اسم و لقب با هم آمدند، واجب است که اول اسم آورده شود مگر قلیل وارد شده

است. اما اگر اسم به‌مراه کنیه آمد یا کنیه به‌مراه لقب آمد، هر کدام را مقدم کنی جایز است.

○ اگر اسم و لقب با هم آمدند اعراب لقب چنین است:

← ۱. اگر اسم و لقب هر دو مفرد بودند، لقب "مضاف‌الیه" اعراب کرده می‌شود. مانند: جَاءَ سَعِيدٌ كُرْزٍ. رَأَيْتُ سَعِيدَ كُرْزٍ وَ مَرَرْتُ بِسَعِيدِ كُرْزٍ.

← ۲. اما اگر یکی از آن دو یا هر دو مرکب بودند. مانند: الف) عبد الله كُرْزٍ (سعيد زين العابدين ج) عبد الله زين العابدين. در این حالات به لقب، سه اعراب می‌توان داد: **الف) بدل یا عطف بیان.** مانند: جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ كُرْزٌ، رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ كُرْزاً وَ مَرَرْتُ بِعَبْدِ اللَّهِ كُرْزٍ.

**ب) خبر برای ابتدای محذوف.** مانند: رَأَيْتُ سَعِيداً زَيْنُ الْعَابِدِينَ. (زَيْنُ) خَبْرٌ لِمُبْتَدَأٍ مُحذُوفٍ تَقْدِيرُهُ: هُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ.

**ج) مفعول به برای فعل محذوف.** مانند: مَرَرْتُ بِعَبْدِ اللَّهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ. (زَيْنِ) مَفْعُولٌ بِهِ لِفِعْلِ مُحذُوفٍ تَقْدِيرُهُ، أَغْنَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ.

● اعراب علم هائی که مرکب هستند:

← ۱. **ترکیب اضافی** (جزء اول: مضاف و جزء دوم: مضاف‌الیه). مانند: عبد الله

← ۲. **ترکیب مزجی** دو حالت دارد:

**الف) مختوم به (ویه):** مانند: سَيَّبَوِيهِ، نَفْطَوِيهِ. همیشه مبنی بر کسر است، مانند: جَاءَ سَيَّبَوِيهِ: فَاعِلٌ، مَبْنِيٌّ عَلَى الْكَسْرِ فِي مَحَلِّ رَفْعٍ. رَأَيْتُ سَيَّبَوِيهِ وَ مَرَرْتُ بِسَيَّبَوِيهِ.

**ب) مختوم به غیر (ویه).** مانند: بَعْلَبِكَ، مَعْدِيكَرِب. همانند لاینصرف اعراب می‌گیرد، مانند: هَذَا بَعْلَبِكَ، رَأَيْتُ بَعْلَبِكَ وَ مَرَرْتُ بِبَعْلَبِكَ.

### توجه:

ترکیب مزجی مختوم به غیر (ویه) از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت اول آن اگر آخرش یاء بود آن را ساکن می‌گردانیم. مانند: معدی<sup>ی</sup>کرب. اما اگر غیر از یاء بود به آن فتحه می‌دهیم. مانند: بعلبک، حضر<sup>ر</sup>موت.

← ۳. **ترکیب اسنادی:** اگر جمله‌ای را نام کسی یا چیزی بگذارند به آن ترکیب اسنادی گفته می‌شود. مانند: تَأَبَّطُ شَرًّا، شر را زیر بغل گرفته است لقب ثابت بن جابر الفهمی، یکی از شاعران دوران جاهلیت که در تاریخ به راهزنی و غارت متهم است. در سال ۵۳۰ میلادی به

قتل رسید. بَرَقَ نَحْرُهُ: لقب شخصی است که به علت درخشندگی یا سفید بودن قسمتی از گردن به بَرَقَ نَحْرُهُ ملقب گشت.

اعراب آن علی الحکایه است. مانند:

جَاءَ بَرَقَ نَحْرُهُ.

بَرَقَ نَحْرُهُ: فاعِلٌ، مَرْفُوعٌ بِضَمَّةٍ مُقَدَّرَةٍ مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا حَرَكَةَ الْحِكَايَةِ.

رَأَيْتُ بَرَقَ نَحْرُهُ.

بَرَقَ نَحْرُهُ: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنْصُوبٌ بِفَتْحَةٍ مُقَدَّرَةٍ مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا حَرَكَةَ الْحِكَايَةِ.

مَرَرْتُ بِبَرَقَ نَحْرُهُ.

بِ: حَرْفٌ جَرٌّ. بَرَقَ نَحْرُهُ: مَجْرُورٌ بِكَسْرَةٍ مُقَدَّرَةٍ مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا حَرَكَةَ الْحِكَايَةِ.

۳. اسم اشاره:

مؤنث	مذكر	اشاره به نزدیک
هَذِهِ	هَذَا	مفرد
هَاتَانِ	هَذَانِ	مثنی
هَاتَيْنِ	هَذَيْنِ	
هَؤُلَاءِ	هَؤُلَاءِ	جمع

مؤنث	مذكر	اشاره به متوسط
ذَلِكَ	ذَلِكَ	مفرد
ذَاكُمَا، تَانِكَ،	ذَاكُمَا، ذَانِكَ،	مثنی
تَيْنِكَ	ذَيْنِكَ	
ذَاكُنَّ	ذَاكُمُ	جمع

اشاره به دور	مذكر	مؤنث
مفرد	ذَلِكَ	تِلْكَ
مثنى	ذَٰلِكُمَا	ذَٰلِكُمَا
جمع	ذَٰلِكُمْ، أُولَٰئِكَ	ذَٰلِكُنَّ، أُولَٰئِكَ

#### ٤. اسم موصول:

اسم موصول	مذكر	مؤنث
مفرد	الَّذِي	الَّتِي
مثنى	الَّذَيْنِ، اللَّذَانِ	اللَّتَيْنِ، اللَّتَانِ
جمع	الَّذِينَ، اللَّذِيْنَ	الَّلَاتِي، اللَّلَاتِي

#### ٥. معرفه به (ال):

مانند: الرَّجُلُ، الْمَرْأَةُ

#### ٦. آنچه به اين پنج نوع مضاف شود.

مانند: هَذَا كِتَابِي، هَذَا كِتَابُ زَيْدٍ، قَرَأْتُ كِتَابَ هَذَا، قَرَأْتُ كِتَابَ الَّذِي فِي الدَّارِ،

هَذَا كِتَابُ الرَّجُلِ.

۲۰- وَاللَّهُ التَّعْرِيفِ أَلْ فَمَنْ يُرِدُ تَعْرِيفَ كَبِدٍ مُبْهَمٍ قَالَ: الْكَبِدُ  
 ۲۱- وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّهَا اللَّامُ فَقَطْ إِذْ أَلِفُ الْوَصْلِ مَتَى تُدْرَجُ سَقَطَ

۲۰. وسیله معرفه کردن (ال) می باشد. اگر کسی خواست (گبِد) نکره را معرفه کند، پس بگوید: الْكَبِدُ.

۲۱. و گروهی ( از علماء) گفته اند: همانا (وسیله ی معرفه) فقط لام است. زیرا الف وصل هرگاه در وسط کلام واقع شد، می افتد.

### شرح:

○ علما در مورد همزه ی (ال) اختلاف نظر دارند.

← خلیل بن احمد رحمه الله آلت تعریف را (ال) می داند. به رأی او همزه در (ال) همزه ی قطع است که به کثرت استعمال، وصل خوانده می شود و ناظم رحمه الله این قول را برگزیده است.

← اما قول دیگری که به سیبویه رحمه الله شاگرد خلیل بن احمد رحمه الله نسبت داده شده این است که آلت تعریف فقط لام، و همزه ی (ال)، همزه ی وصل زائد است.